

پیشکش به شاهنامه‌شناس بزرگ، دکتر ابوالفضل خطیبی،

دوستی یکدله که زود پرکشید.

در این سده به‌ویژه در روزگار ما، چگونگی تصویر و جایگاه زن در تاریخ و فرهنگ ایرانی همواره مورد توجه و کنجکاوی پژوهشگران بوده است. این کنجکاوی نزد زنان و از منظر فمینیسم دوجندان است.^۱ در فهرست کتاب‌شناسی *شاهنامه* (تا سال ۱۳۸۵) دست‌کم پنجاه مورد پژوهش مربوط به زن و زنانگی در *شاهنامه* ثبت شده است.^۲ این پژوهندگان پیش از دیگرشاخه‌ها در منابع ادبی و تاریخی، سراغ متون کهن ادبی می‌روند که در این میان *شاهنامه* هم از نخستین‌ها است و هم از مهم‌ترین‌ها.^۳ شاخصه دیگر *شاهنامه* پیوند استوار آن با فرهنگ ایران باستان و اساطیر ایرانی است که آن را به آینه تاریخ و فرهنگ ایران، پیش از آمیختگی با فرهنگ‌های عربی و ترکی، بدل ساخته است. به بیان دیگر، چهره و جایگاه زن در *شاهنامه* را می‌توان به‌مثابه چهره و جایگاه زن در فرهنگ کهن ایرانی از آغاز تا روزگار فردوسی قلمداد کرد. دیگر شاخصه این متن «تاریخی» بودن آن است که کم از «ادبی» بودن آن ندارد، پس منبع معتبرتری برای پژوهش‌های تاریخ فرهنگ است.^۴ نکته مهم دیگر که این‌جا باید

^۱ میزان بسیار زیاد کتاب‌ها، پایان‌نامه‌ها و مقالات علمی درباره زن و زنانگی و نیز شمار بالای انجمن‌ها و نشریات، نشان‌دهنده این توجه و گسترش است. بنگرید به: افشار، ۱۳۹۰.

^۲ افشار، ۱۳۹۰: ۵۱۱.

^۳ توجه شود به شمار کتاب‌ها و مقالات مربوط به زنان *شاهنامه* و موضوع زن در این متن. بنگرید به: افشار، ۱۳۹۰ و ناصح، ۱۳۹۲. درباره ارزش *شاهنامه* برای دانش‌های گوناگون بنگرید به: زند، ۱۳۹۱.

^۴ بنگرید به: زند، ۱۳۹۰.

افزود، دقت و امانت‌داری فردوسی در انتقال محتوای *خدا/نامه* ها - با واسطه - به *شاهنامه* است که دخالتِ شخص فردوسی و پسند و ناپسندِ شخصی او در شخصیت‌ها و داستان‌ها را به حداقلِ ممکن رسانده است.^۱ در نتیجه جایگاه زنان در *شاهنامه* را می‌بایست برابر با این جایگاه در تاریخ و فرهنگ ایران و نزد همهٔ فرزندان و نویسندگان ایرانی دانست، نه نزد سرایندهٔ متن؛ نکته‌ای بس کلیدی که در برخورد با دیگر متون ادبی و تاریخی ما این‌گونه نیست و نباید باشد.

در *شاهنامه*، هم بیت‌ها، موارد، شخصیت‌ها و داوری‌هایی در ستایش و بزرگ‌داشت زنان و زنانگی وجود دارد و هم در نکوهش و تحقیر آن. در نتیجه برای ارزیابی دقیق و جامع جایگاه زن در این متن می‌بایست به هر دو وجه این موضوع و همهٔ موارد توجه کرد و صدا البته با نقد و تحلیل و بدون سوگیری و پیش‌داوری. از این رو این جستار را دوبخشی زن‌ستایی و زن‌ستیزی تشکیل می‌دهد که بی‌گمان با سنجش و تطبیق این دو سویه می‌توان به تصویری روشن‌تر و درست‌تر رسید.

الف - زن‌ستایی

در *شاهنامه* بیت‌ها و بخش‌هایی وجود دارد که آشکارا در ستایش زنان و یا یک زن است.^۲ همچنین در مواردی که می‌توانست یک زن یا زنانگی و یا زاده‌شدن یک دختر نکوهش شود، چنین نکوهشی دیده نمی‌شود. این زن‌ستایی و ارج‌گزاری زنان را در شش بخش می‌توان توضیح داد و بیان کرد:

۱- زادن دختران

در هیچ جایی از *شاهنامه* از زادن یک دختر ابراز ناخشنودی و بدشگونی نشده است. برای نمونه زاده‌شدن دختری از ماه‌آفرید همسر ایرج، پس از قتل ایرج، با وجود نیازِ ضروری به زاده‌شدن یک شاهزادهٔ پسر. در این زمان هیچ گلایه و شکوه‌ای از زبان فریدون یا ماه‌آفرید و یا حتی از راوی و فردوسی شنیده نمی‌شود. حتی برای ماه‌آفرید صفت «خوب‌چهره» را آورده که «ایرج بر او مهر بسیار داشت» و نوزاد

۱. برای امانت‌داری فردوسی بنگرید به: بهار، ۱۳۷۹: ۳۵، ۷۵، ۷۸، ۷۹ و ۸۶؛ خالقی مطلق، ۱۳۷۶: ۵۳۹-۵۱۳؛ زند، ۱۴۰۰: ۱۴ و ۱۵.

۲. برای نگاه کلی *شاهنامه* به زنان بنگرید به: خالقی مطلق، ۱۳۹۸.

دختر را که «ماهرخ» نامیده، با «ناز و بزرگی» پروردند و بزرگ که شد به شوهر دادند تا منوچهر را به جهان آورد.^۱ حتی وارونه آن، از زاده شدن یا داشتن دختران ابراز شادمانی شده و آشکارا ارزش فرزند را نه در جنسیت، بلکه در ویژگی‌های اخلاق و انسانی دانسته است:

چو فرزند را باشد آیین و فر / گرامی به دل‌بر، چه ماده چه نر^۲

این بیت درخشان که از زبان فردوسی است در پایانِ خواستگاری سه دختر سرو (شاه یمن) برای پسران فریدون، به روشنی و بی‌هیچ تردیدی دیدگاه حکیم در این باره را نشان می‌دهد. البته گاه از زبان یک شخصیت، در یک لحظه بحرانی و هنگام خشم از دختر، بیان شده که «ای کاش اصلاً دختری نمی‌داشتم!»؛ که این مورد متفاوت است و جلوتر به آن خواهیم پرداخت. نمونه نغز دیگر از زبان رستم است به تهمینه پس از هم‌بستری و هنگام بدردگویی و بازگشتن رستم به ایران. او بازوبند خود را به تهمینه می‌دهد و می‌گوید:

بدو داد و گفتش که این را بدار / اگر دختر آرد تو را روزگار

بگیر و به گیسوی او بربدوز / به نیک‌اختر و فال‌گیتی‌فروز

ور ایدون که آید ز اختر پسر / ببندش به بازو نشان پدر^۳

نکته مهم آن است که برای رستم (نیز فردوسی) دختر یا پسر بودن فرزند یکی است و حتی صحبت دختر را پیش از پسر آورده است. پس شاید بتوان گفت رستم یا فردوسی (یا هردو!) در دل و ناخودآگاه دختر را بیش از پسر دوست می‌داشته اند!

۲- زنان شهبانو

۱. فردوسی، ۱۳۹۴/ج ۱: ۷۳ و ۷۴

۲. همان/ج ۱: ۵۹

۳. همان: ۲۶۴

سه پادشاه زن در *شاهنامه* داریم که هر سه نام‌دار و شایسته هستند و از شاه شدن آن‌ها گزندی به ایران نرسیده است.^۱ همای، بوران و آزر می‌دخت.^۲ هیچ سند یا روایتی نداریم که ایرانیان و سپس راویان *خدا/ی‌نامه* و نیز فردوسی از شاه شدن این شهبانوان ابراز ناراحتی و پشیمانی کرده باشند؛ حتی همای که چندان چهره درخشان و مثبتی ندارد. در *شاهنامه* همای بسیار زیرک است و حتی می‌کوشد برخلاف پیمان، پسر خود را پنهان کند، زمام امور کشور را در دست خود نگه دارد و به داراب نسپارد. گرچه پس از بزرگ شدن و بازگشتن او، بدون مقاومت و کشمکش تاج و تخت را به او می‌سپارد. در زمان پادشاهی همای، ایرانیان در جنگ با رومیان (یونانیان) پیروز شدند و همای شهر اسطخر را بنا نهاد که نشانه‌ای از توجه او به آبادانی است.^۳ حتی آمده که در رای، دادگری و آبادگری از پدرش بهمن نیز برتر بوده است: به رای و به داد از پدر برگذشت / همه گیتی از دادش آباد گشت^۴

بوران و آزر می‌دخت نیز در بحرانی‌ترین شرایط کشور و تازش عربان، با تمام تلاش به آبادانی و دادگری و برگرداندن نظم و امنیت پرداختند و ناکامی آن‌ها به ناشایستگی آن دو باز نمی‌گردد و چهره این دو شهبانو در *شاهنامه* نیز نکوهیده نیست و با ویژگی‌های پسندیده همراه شده است. منابع تاریخی در مدیر بودن، هوشمندی، دادگری، نیک‌رفتاری، بخشیدن خراج و شایستگی دو شهبانو مشترک هستند و اسناد و گزارش‌هایی از بی‌لیاقتی یا بی‌تدبیری ایشان وجود ندارد.^۵

مورد جالب دیگر از زبان بهمن است درباره فرزند خود که هنوز به دنیا نیامده و می‌بایست بر تخت بنشیند، چه پسر باشد چه دختر:

ولیعهد من او بود در جهان / هم آنکس کزو زاید اندر نهان

^۱ بنگرید به: «سیاست‌ورزی دو شهبانوی ساسانی؛ بوران و آزر می‌دخت»، زاگرس زند، *فصلنامه سیاست‌پژوهی اسلامی-ایرانی*، س ۳، ش ۲، ۱۴۰۳.

^۲ برای معرفی کوتاه هر سه بنگرید به: خالقی مطلق، ۱۳۹۸: ۸۳-۹۸ و برای دو شهبانوی ساسانی بنگرید به: زند، ۱۴۰۰: فصل‌های مربوطه.

^۳ فردوسی، ۱۳۹۴/ج ۳: ۲۲۵-۲۳۸؛ درباره همای بنگرید به: روح‌انگیز کراچی، «همای»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، ۱۳۹۰.

^۴ فردوسی، ۱۳۹۴/ج ۳: ۲۲۵

^۵ همان/ج ۴: ۱۰۷۵-۱۰۷۷؛ نیز نک: زند، ۱۴۰۳.

اگر دختر آید برش گر پسر / ورا باشد این تاج و تخت و کمر^۱

مورد دیگر شهبانویی است در اندلس^۲ به نام قیدافه در روزگار اسکندر. او با صفاتی چون خردمند، بخشنده، جهان‌جو، شایسته، بایسته، نیک‌رای و نیک‌گفتار وصف شده و در سیاست‌ورزی بر اسکندر برتری دارد.^۳ درست است که این شهبانو در منبع *شاهنامه*^۴ چنین چهره‌ای داشته اما فردوسی نیز با این برتری و شایستگی مشکلی نداشته و با روح زن‌ستایانه *شاهنامه* هم‌سو بوده و در نتیجه در روایت خود برای او کم نگذاشته است.

۳- زنان سیاست‌پیشه

چندین زن سیاست‌مدار و نقش‌آفرین در امور سیاست و کشورداری وجود دارند که گاه در حد یک پادشاه نقش بازی می‌کنند، یا در برتخت‌نشاندن یک پادشاه بزرگ نقشی کلیدی دارند؛ مانند: فرانک، سیندخت، سوداوه، فرنگیس، گلنار، گردیه و شیرین. کارها، درایت و مدیریت این بانوان در سیاست-ورزی به تمامی شرح و توصیف شده و با پیش‌داوری و نگاه بدبینانه برخورد نشده است. درباره این زنان، یا داوری منفی نشده یا با توجه به عملکرد آنان داوری شده و نه جنسیت آنها.

فرانک همسر آبتین است و بسیار دلیر، خردورز، رنج‌کش و فداکار که در نجات فریدون و سرانجام برتخت‌نشینی او، که اینجا نه فقط یک کودک که پادشاه آینده ایران است، نقش کلیدی دارد. او کنش‌گر و اندیشمند و چاره‌ساز است.^۵ سیندخت همسر مهرباب کابلی است و مادر روداوه. او زنی دلیر، خردورز، باتدبیر است که آشکارا از همسر خود خردمندتر است! او مشاوره دانا است که با گفتگوهای جدی و

۱. فردوسی، ۱۳۹۴/ج ۳: ۲۲۳

۲. در اصل پادشاه حبشه بوده است.

۳. همان: ۲۹۱-۳۰۶

۴. در *شاهنامه* / *ابومنصوری* و آن هم از ترجمه پهلوی *رمان اسکندر* از سُرّیانی.

۵. بنگرید به: خالقی مطلق، ۱۳۹۸: ۵۲ و ۵۳؛ فردوسی، ۱۳۹۴/ج ۱: ۳۳-۳۶

هوشمندان به با سام مسیر ازدواج زال و روداوه را هموار می‌کند و از جنگ و خونریزی و کینه‌ورزی پیش-گیری می‌نماید.^۱ سوداوه دختر شاه هاماوران است و همسر کاوس و شخصیتی به کلی متفاوت و ویژه دارد. هم عاشق‌پیشه است هم نیرنگ‌باز، هم تصمیم‌ساز است و بااراده و هم عاشق و وفادار. فرنگیس دختر افراسیاب است و همسر سیاوش و مادر کیخسرو. او هم عاشق‌پیشه است هم باتدبیر و دلیر که در زنده ماندن کیخسرو و گریزانیدن او به ایران نقشی مهم بازی می‌کند.^۲ سوداوه زمانی که همسر کاوس می‌شود در عشق و وفا سنگ تمام می‌گذارد و در بحرانی‌ترین شرایط و در اسارت، صادقانه در کنار کاوس می‌ماند و فرستادگان پدر را نمی‌پذیرد و باز نمی‌گردد:

به مشکین‌کمند اندر آویخت چنگ / به فندق دو گل را به خون داد رنگ
بدیشان چنین گفت کین کارکرد / ستوده ندارند مردانِ مرد...
فرستادگان را سگان کرد نام / سمن کرد پر خون بر آوازِ کام
جدایی نخواهم ز کاوس - گفت / و گر هرچه بود خاک او را نهفت
چو کاوس را بند باید کشید / مرا بی‌گنه سر بیاید برید!^۳

گردیه خواهر و همسر بهرام چوبین است که مهم‌ترین مشاور برادر است و هنگامی که بهرام تصمیم به شورش می‌گیرد با یک سخنرانی مفصل در انجمن مشاوران و اندرز جداگانه به او راه و چاه را به او می‌نمایاند. او چهره‌ای بخردانه‌تر از برادر خود دارد. گردیه پس از شکست خوردن و کشته شدن بهرام همچنان نقش مهمی در سیاست ایران دارد. هوشمندان تن به ازدواج با خاقان چین نداد و به ایران گریخت و با بُبُرگ دلیرانه جنگید. در ایران با خسرو پرویز همراه شد و نخست با بستام و سپس با خسرو پرویز ازدواج کرد.^۴ شیرین در *شاهنامه* چهره‌ای بی‌رحم و نیرنگ‌باز دارد ولی وفادار به خسرو.

۱. فردوسی، ۱۳۹۴/ج ۱: ۱۲۳-۱۴۱

۲. همان: ۲۳۵-۲۵۲ و ۳۰۸-۳۲۴

۳. همان: ۲۴۱

۴. همان/ج ۴: ۸۹۶-۹۹۹

برخورد او با شیرویه و درخواست ازدواج او بسیار هوشمندانه و دلیرانه است و نیز مرگ او در دخمه خسرو که بسیار حماسی است و تکان‌دهنده.^۱

۴- زنان پهلوان و فرمانده

زنانی همچون گردیه و گردآفرید وجود دارند که شایستگی و دلیری‌ای در حد مردان یا حتی بیشتر، از خود نشان داده‌اند. فردوسی با شور و شوق کافی دلاوری و رزمندگی این دو پهلوان را به تصویر کشیده است. درایت سیاسی گردیه در سخنرانی او میان رایزنان و فرماندهان بهرام چوبین و نیز در گفتگوی خصوصی او با بهرام آشکار می‌شود. او بسیار آینده‌نگرتر از بهرام است و پیامدهای خطرناکِ درافتادن با دربار را به بهرام گوش‌زد می‌کند. او در جنگاوری سرآمد است که در نبرد با بُرگ و کشتن او دیده می‌شود.^۲ گردآفرید دختر گزدهم از جنگجویان دژ مرزی سپید است. نقش او کوتاه است اما بسیار اثرگذار، ماندگار و گیرا. او همراه با تیزهوشی، بسیار دلیر و ماهر نیز هست و روحیه میهن‌پرستی و خویش‌کاری دفاع از مرزها را به خوبی به نمایش می‌گذارد.^۳

۵- زنان عاشق‌پیشه

این دسته از زنان که با خودباوری در مهرورزی و ابراز عشق پیش‌قدم می‌شوند کم نیستند، مانند: روداوه، تهمینه، منیژه، سوداوه، کتایون، گلنار معشوق اردشیر، معشوق شاپور، آزاده معشوق بهرام گور و شیرین. این زنان در روند عشق و زندگی زناشویی کنش‌گر و تصمیم‌گیر هستند، نه تسلیم و دنباله‌رو. اسلامی ندوشن با ذکر نمونه‌هایی از زنان عاشق، بر زیبایی بیرون و درونی زنان و پاک‌ی عشق در شاهنامه تاکید کرده است.^۴ خالقی مطلق نیز زنان عاشق‌پیشه شاهنامه را عاشقی فداکار نامیده که بی‌باکانه عشق خود را اثبات کرده‌اند؛ همچون منیژه و روداوه.^۵ روداوه دختر مهرباب کابلی است که

۱. همان: ۱۰۱۲-۱۰۶۵

۲. همان: ۸۹۶-۹۹۹

۳. همان/ج ۱: ۲۶۸-۲۷۰

۴. اسلامی ندوشن، ۱۳۶۵: ۱۹-۱۴

۵. خالقی مطلق، ۱۳۹۸: ۵۰

روایت عشق میان او و زال یکی از مفصل‌ترین و نیز گیراترین روایات عاشقانه *شاهنامه* و چه بسا ادب فارسی است. او با خودباوری معشوق خود را برمی‌گزیند، قرارهای دیدار می‌گذارد، مراحل عاشقی را از سر می‌گذراند و حتی او را در خلوت خود به حضور می‌پذیرد. جالب اینکه همه این رخدادها بدون آگاهی و اجازه پدر و مادر انجام می‌گیرد.^۱ تهمینه دختر شاه سمنگان، همسر رستم و مادر سهراب است که ازدواج او با رستم از شگفت‌آورترین و جذاب‌ترین ازدواج‌های *شاهنامه* است. او رخس را گرو می‌گیرد، نیمه‌شب به خوابگاه رستم می‌آید و با شرط‌هایی چون ازدواج، داشتن پسری از رستم و پس‌دادن رخس، خود را آزادانه و با اراده کامل به رستم عرضه می‌کند و با او هم‌بستر می‌شود. این اقدام او آنقدر هنجارشکنانه و عجیب است که کاتبان خداترس *شاهنامه* را به هراس و تکاپو انداخته تا نیمه‌شب عاقد و سفره عقد ببابند و در خیمه رستم حاضر کنند! تهمینه چند سال بعد و در نوجوانی سهراب در داستان آشکار می‌شود و با افشای راز خود سهراب را روانه ایران یا کام مرگ می‌کند.^۲ منیژه دختر افراسیاب است و همسر بیژن. ماجرای عاشقی او و بیژن بسیار سوزناک و هیجان‌انگیز است و همانند و هم‌سبک *ویس و رامین* و از داستان‌های عاشقانه ادبیات پارسی.^۳ او بسیار وفادار و عاشق‌پیشه است و در این راه از دربار طرد می‌شود و آواره کوی و برزن می‌شود اما دست از بیژن نمی‌کشد و با همراهی رستم در بازگرداندن بیژن به ایران نقشی کلیدی دارد.^۴ سوداوه درحالی‌که نیرنگ‌باز و دروغ‌گو است بسیار وفادار و عاشق‌پیشه نیز هست و در زندان با کاوس می‌ماند تا به دست رستم آزاد شود و با پشت‌کردن به دربار هاماوران و پدر، همراه کاوس و سرداران به ایران می‌رود. جلوه‌ای دیگر از عاشق‌پیشگی سوداوه که تا پای مرگ دست از آن برنمی‌دارد در برابر سیاوش رخ می‌نماید. او در ابراز این عشق ممنوع و پافشاری بر آن از هیچ کاری فروگذار نمی‌کند و جان و آبروی خود را در میان می‌گذارد و سرانجام هم هر دو را از دست می‌دهد.^۵ کتایون دختر قیصر روم، همسر گشتاسپ و مادر اسفندیار است. داستان

^۱. بنگرید به: همان: ۵۵-۶۰

^۲. فردوسی، ۱۳۹۴/ج ۱: ۲۶۱-۲۶۷

^۳. خالقی مطلق، ۱۳۹۰: ۸۸۶؛ نخستین بار مینورسکی ارتباط میان این دو داستان را نشان داد. (خطیبی، ۱۳۸۳: ۴۰۸)

^۴. فردوسی، ۱۳۹۴/ج ۲: ۶۴۰-۶۸۹

^۵. همان/ج ۱: ۲۳۵-۲۴۸ و ۳۰۵-۳۲۴؛ درباره سوداوه بنگرید به: مهناز مقدسی، «سودابه»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، ۱۳۹۰.

عاشقی او با گشتاسپ جذاب است و مفصل.^۱ گلنار کنیز محبوب و ویژه اردوان و نیز دستور و گنجور او بود و در گریختن اردشیر به پارس و به قدرت رسیدن او نقش بسیار مهمی داشت.^۲ شیرین همراه با فریب کاری و کینه توزی چهره‌ای عاشق‌پیشه و وفادار دارد. هرچند عشق و وفاداری او در خسرو و شیرین نظامی بهتر دیده می‌شود و در شاهنامه چهره‌ای متفاوت دارد.^۳

۶- رسیدن تبار شاهی از دختر به شاه

مانند منوچهر که از مادرش، دختر ماه‌آفرید (همسر ایرج) به ایرج می‌رسد^۴ یا اردشیر بابکان که از مادرش (دختر بابک) به بابک می‌رسد.^۵ یا تور و سلم و ایرج که جدای از تباربردن از فریدون، پسران شهرناز و ارنواز هستند و نوه‌های جمشید و می‌توان انگاشت مشروعیتشان بیش از اینکه به آبتین برگردد به جمشید بازمی‌گردد. یعنی تبار و فرّه جمشید با واسطه دخترانش/خواهرانش به ایرج رسیده است. این مورد بسیار مهم است چراکه بیان‌گر نگاه اساطیری و فرهنگ کهن و فراگیر ایرانی نیز هست. چه پادشاهی بلندمرتبه‌ترین جایگاه اجتماعی-سیاسی در میان ایرانیان بوده و اگر نگاه منفی به زن وجود داشت این تبار و فرّه شاهی فقط می‌بایست از پسران به نسل بعد منتقل می‌شد. یا اگر در مواردی اندک از دختران منتقل می‌شد، می‌توانست در روایات حذف و سانسور شود تا بر اصل کلی مردانه خدشه وارد نشود. ولی چنین نشده که بهترین برهان بر مجازبودن این انتقال و هم‌ارز بودن دختر و پسر در این مورد است.

۷- شاهدختان

دختران سرو شاه یمن که به همسری سه پسر فریدون درمی‌آیند گرچه کنش‌گر نیستند اما چهره‌ای منفی یا نکوهیده نیز ندارند. سرو آن‌چنان دلبسته دختران خود است که در برابر خواسته فریدون از

۱. همان/ج ۳: ۱۰-۳۷

۲. همان: ۳۴۹-۳۵۵؛ نیز بنگرید به: همان: ۵؛ کارنامه اردشیر بابکان، ۱۳۸۲: ۲۳-۴۳.

۳. فردوسی، ۱۳۹۴/ج ۴: ۱۰۱۲-۱۰۶۵

۴. همان/ج ۱: ۷۳ و ۷۴

۵. همان/ج ۳: ۷۳۴۳-۳۴۶

هیچ چاره و حتی جادوی فروگذار نمی‌کند. او دخترانش را «سه شمع ز دیدار بیش» و «سه ماه جهان- بین» می‌داند که روزگارش به آنها روشن است. پدر و مشاوران دربار در برابر خواستگاری فریدون تصمیم می‌گیرند و هنگامی که تسلیم اراده فریدون می‌شوند، سکوت و همراهی دختران را می‌توان به معنای رضایت گرفت!^۱ شهرناز و ارنواز، دختران جمشید و همسران فریدون هرچند خیلی نقش‌آفرین نیستند اما یکسره بی‌تصمیم و دنباله‌رو نیز نیستند. آنها با جادوی ضحاک طلسم و فرمان‌بر شده بودند و هنگامی که فریدون آنها را در شبستان یافت و با شستن جادو پاکیزه کرد، لب به سخن گشودند و از وی پرسش‌های پرسیدند و سرنوشت تلخ خود را بازگو نمودند. سپس مهم‌ترین یاری را به فریدون دادند و آن هم نشان دادن گریزگاه ضحاک در هندوستان بود.^۲ مورد دیگر روشنگر دختر دارا است که دارا هنگام معرفی او به اسکندر او را با احترام بسیار زیاد می‌ستاید:

نگه کن به فرزند و پیوند من / به پوشیدگان خردمند من
 ز من پاک‌تن دختر من بخواه / بدارش بدآرام در پیشگاه
 کجا مادرش روشنگر نام کرد / جهان را بدو شاد و پدram کرد
 نیاری به فرزند من سرزنش / نه پیغاره از مردم بدکنش
 چو پرورده شهریاران بود / به رای افسر نامداران بود^۳

۸- همسر^۴ هنرمند فردوسی در دیباچه^۵ «بیژن و منیژه»^۵

این زن بحث‌های زیادی ایجاد کرده که نسبت او با حکیم چه بوده (همسر، کنیز، معشوق یا خیالین) و چه نقشی در سرایش شاهنامه داشته است؟^۶ به هرروی هرکه بوده روایت فردوسی نشان می‌دهد که

۱. همان/ج ۱: ۵۳-۵۹

۲. همان: ۴۲ و ۴۳

۳. همان/ج ۳: ۲۶۰

۴. مهربانی در سرای فردوسی که نسبت دقیق او با حکیم ناشناخته است.

۵. همان/ج ۲: ۶۳۹

۶. بنگرید به: خالقی مطلق (۱۳۹۱: ۹۱) که او را یا همسر یا دلدار خیالی، کزازی (۱۳۸۵: ۳۰۲) کنیز یا بانو و یا حتی پندارین (همان: ۳۰۷)، کتابون مزدپور همسر موقتی و بنداری (در ترجمه عربی شاهنامه) غلام (نرینه!) دانسته‌اند.

دخترانی چون او در روزگار فردوسی در خراسان و از طبقه دهقانان، می‌توانستند سواد، نوازندگی و خوانندگی بیاموزند و اراده و خودباوری آنها در حدی باشد که از عوامل یا تشویق‌کنندگان سرایش متنی مهم همچون *شاهنامه* باشند و به‌گفته خالقی مطلق «اجتماعی» بودند و هنوز زن‌ستیزی مذهب آنها را به‌کلی از اجتماع نبریده بود.^۱ شیوه برخورد فردوسی، صفاتی که به کار گرفته و زبان او در بازگویی این خاطره آنچنان باشکوه، لطیف و محترمانه است که به‌روشنی مهر و ارادت فردوسی به این بانو آشکار می‌شود و رابطه آن‌دو بسیار متفاوت از رابطه‌ای از جنس ارباب و کنیز یا شوهرِ مردسالار و زن فرودست بوده است.^۲

۹- اختیار و آزادی نسبی دختران در همسرگزینی

در *شاهنامه* در مواردی دختر پیش از آگاه‌شدن پدر و مادر دلباخته می‌شود و خود همسر خود را برمی‌گزیند (روداوه، تهمینه، سوداوه، کتایون، منیژه، گلنار و معشوق شاپور) و در مواردی نیز پدر و مادر هنگام خواستگاری نظر و پسند دختر را می‌پرسند و او در پاسخ و انتخاب آزاد است (روداوه، سوداوه، کتایون و جریره). هرچند این امر قاعده نبوده و خانواده تصمیم‌گیر بوده اما وجود این موارد نشان‌دهنده درجاتی از اختیار نزد دختران به‌ویژه در طبقات بالای اجتماعی و دربار بوده است.^۳ برای نمونه هنگامی که شاه هاماواران درخواستِ خواستگاری کاوس از سوداوه را شنید گفت:

مرا در جهان این یکی دخترست / که از جان شیرین گرامی‌ترست!

و به سوداوه ماجرا را گفت و پرسید:

چه گویی بدین در هوای تو چیست؟ / بدین کار بنگر که رای تو چیست!^۴

و سوداوه نیز با خرد و تدبیر پاسخ داد و تصمیم گرفت و پذیرفت.

۱. خالقی مطلق، ۱۳۹۱: ۹۱

۲. حکیم او را مهربان، سروین و ماه‌روی نامیده است. (فردوسی، ۱۳۹۴/ج ۲: ۶۳۹)

۳. بنگرید به: خالقی مطلق، ۱۳۹۸: ۱۵۵-۱۵۷

۴. فردوسی، ۱۳۹۴/ج ۱: ۲۳۸ و ۲۳۹

در رجزخوانی نبرد رستم با اشکبوس، از زبان رستم گفته می‌شود که «مادرش» نام او را «مرگ اشکبوس» گذاشته بود، نه پدرش! بی‌تردید این توجه به مادر در نام‌گذاری فرزند، اعتبار دادن به جایگاه مادر و زنان است در برابر پدر و مردان؛ هرچند در بیانی ظریف و طنزآمیز آمده باشد و در رجز در هنگامه نبردی تن به تن:

مرا مام من نام، مرگ تو کرد / زمانه مرا پتکِ ترکِ تو کرد!^۱

مورد دیگر روشنگر دختر دارا است که به گفته دارا مادرش نام او را روشنگر گذاشته است:

کجا مادرش روشنگر نام کرد / جهان را بدو شاد و پدram کرد^۲

۱۱- ستودن زنان به طور کلی

در جاهایی از شاهنامه به تناسب داستان ممکن است فردوسی از زبان خود یا یکی از شخصیت‌ها به ستایش زنان به طور کلی پرداخته باشد که نشان‌دهنده دیدگاه کلی او است. در داستان خواستگاری فریدون از دختران سرو، فریدون در ارج‌گزارِ دخترداشتن، دختران را هم‌پایه پسران تاج‌سر پدر/شاه یمین می‌داند و می‌گوید:

چو ناسفته دختر سه گوهرش بود / نبودش پسر دختر افسرش بود^۳

نمونه دیگر که بسیار مهم و جالب است از زبان زال است در نشست با بزرگان ایران با هدف راضی کردن آنها به ازدواج او با روداو. زال که سخن خود را با ستایش یزدان می‌آغازد حکیمانه و زیرکانه آن را به ستودن ازدواج می‌کشانند که یزدان هرچه آفریده جفت است و بنیاد هستی بر پیوند جفت‌ها!:

جهان را فزایش ز جفت آفرید / که از یک فزونی نیامد پدید

یکی نیست جز داور کردگار / که او را نه همباز و نی جفت و یار

هرآنچ آفریده‌ست جفت آمدند / گشاده ز راهِ نهفت آمدند

۱. فردوسی، ۱۳۹۴/ج ۲: ۵۶۷. دوست خویم سروش شهبازی توجه مرا به این مورد جلب کرد.

۲. فردوسی، ۱۳۹۴/ج ۳: ۲۶۰

۳. همان: ۵۶

و دیگر که بی‌مایه دین خدای / ندیدیم، مرد جوان را به جای

بویژه که باشد ز تخم بزرگ / چو بی‌جفت باشد نماند سترگ^۱

مورد دیگر در این راستا که هم برای جامعه مردسالار ایران جنبه آموزشی و حکمی داشته و دارد و هم آشکارا نشان‌دهنده زن‌ستیز نبودن فردوسی است، پوزش‌خواهی فروتنانه و صمیمانه بیژن از منیژه است پس از رنجش منیژه از سخنان نابخردانه بیژن. رستم خوارکی برای بیژن که در چاه بود فرستاد و انگشتر خود را در آن پنهان کرد. بیژن که انگشتر را دید و دانست که رستم برای نجات او آمده از منیژه سوگند خواست که رازدار باشد و گفت:

کنون گر وفای مرا نشکنی / چو با من به سوگند پیمان کنی

بگویم تو را سربسر داستان / چو باشی به سوگند همداستان

کاگر لب بدوزی ز بهر گزند / زنان را زوان را نماند به بند!

این سخن تلخ و توهین‌آمیز بیژن پس از آن‌همه جان‌فشانی منیژه بر او بسیار گران آمد و پاسخی بسیار محکم و منطقی و البته دردمندانه داد:

بدادم به بیژن تن و جان و مان / کنون گشت بر من چنین بدگمان

همان گنج دینار و تاج گهر / به تاراج دادم همه سربسر...

بیوشده‌می راز بر من چنین / تو آگه‌تری ای جهان‌آفرین!

و نکته جالب و آموزنده اینجا است که بیژن زود می‌پذیرد و پوزش می‌خواهد و فردوسی به زیباترین شیوه آن را بیان کرده که جز با رویکردی زن‌ستایانه چه می‌تواند باشد؟

بدو گفت بیژن: همه راستی‌ست! / ز من کار تو پاک بر کاستی‌ست

چنین گفتم اکنون نبایست گفت / ایا مهربان یار و هشیار جفت

سزد گر به هر کار پندم دهی / که مغزم به رنج‌اندرون شد تهی^۲

همچنین از زبان خاقان چین خطاب به گردیه آمده است:

۱. فردوسی، ۱۳۹۴/ج: ۱، ۱۱۸ و ۱۱۷

۲. همان/ج: ۲، ۶۷۷

ز پاکی و از پارسایی زن / که هم غم‌گسار است و هم رای زن^۱

نیز حکیم در آغاز داستان نوش‌زاد و نوشین‌روان در ضرورت ازدواج و داشتن همسر می‌گوید:

اگر پارسا باشد و رای زن / یکی گنج باشد پُرآگند زن

به ویژه که باشد به بالا بلند / فروهشته تا پای مشکین‌کمند!^۲

در کل صفات و ویژگی‌های پسندیده بسیاری برای زنان و دختران در *شاهنامه* آمده است از جمله:

آراسته، بت، بهشتی، پری، برومند، پاکیزه، پره‌نر، پوشیده‌رو، خردمند، فرخنده، سیه‌چشم، سرو سهی،

سیمین‌تن و لاله‌رخ.^۳

ب- زن‌ستیزی یا نقد زنان

در این بخش نخست باید بیت‌های برافزوده (جعلی- الحاقی) در این زمینه را معرفی کرد که

شوربختانه بسیاری از داوری‌ها درباره تصویر زن در *شاهنامه* بر پایه آنها انجام شده است. سپس باید

به بیت‌های منتقدانه یا زن‌ستیزانه‌ای پرداخت که اصیل بوده و سروده فردوسی.^۴

۱- بیت‌های زن‌ستیزانه برافزوده:

الف- زن و ازدها هر دو در خاک به / جهان پاک ازین هر دو ناپاک به

این بیت در دستنویس‌های کهن *شاهنامه* وجود ندارد. نخست به دستنویسی کهن از *گرشاسب*-

نامه وارد شده و از آنجا به داستان سیاوش در چاپ *کلکته* و سپس به چاپ‌های *فولرس*، *امیربهادری*،

رمضانی، *امیرکبیر* و *دبیرسیاقی*.^۵

ب- زنان را از آن نام ناید بلند / که پیوسته در خوردن و خفتن اند

۱. همان/ج ۴: ۹۸۷

۲. همان: ۶۵۰

۳. دبیرسیاقی، ۱۳۶۵: ۳۴

۴. برای این موضوع بنگرید به: خطیبی، ۱۳۸۵

۵. خطیبی، ۱۳۸۵: ۳۴ و ۳۵

این بیتِ سخیف از زبان رستم است به زال که در چاپ‌ثول مول آمده است. در میان دستنویس‌ها فقط چهار دستنویس (لندن، قاهره ۲، لندن ۳ و برلین) آن را دارند و نمی‌تواند سروده فردوسی باشد.^۱ پ- دل زن همان دیو راهست جای/ ز گفتار باشند جوینده رای

این بیت از زبان راوی و در گفتگوی روداوه با زال وارد شده و در چاپ‌ثول مول دیده می‌شود اما فقط در هفت دستنویس (استانبول، قاهره، لنینگراد، قاهره ۲ و ...) وجود دارد. دستنویس‌های فلورانس و لندن و بسیاری دیگر آن را ندارند.^۲

ت- زنان را ستایی سگان را ستای/ که یک سگ به از صد زن پارسای

این بیت بسیار سخیف در هیچ دستنویس و چاپی نیست و فقط در امثال و حکم دهخدا آمده است.^۳ گویا دهخدا نیز آن را از لغت شاهنامه عبدالقادر بغدادی (۱۰۶۷ق) گرفته است.^۴ البته در توضیحات مترجمان در پایان لغت شاهنامه این بیت در فهرست ابیات با سراینده ناشناس آمده است.^۵

ث- کرا دختر آید به جای پسر/ به از گور داماد ناید به در

این بیت که از زبان افراسیاب است فقط در هفت دستنویس (لندن، استانبول، قاهره، لیدن و ...) آمده و در فلورانس نیز وجود ندارد.^۶

ج- زن آن به که در خاک پنهان بود/ کزو فتنه اندر دو کیهان بود

این بیت همراه چند بیت دیگر که یک از یک ابلهانه‌تر هستند، فقط در دستنویس کراچی آمده است.^۷

۱. همان: ۳۶ و ۳۵

۲. همان: ۳۶

۳. همان: ۳۹

۴. بغدادی، ۱۳۸۲: ۲۲۰

۵. همان: ۶۳۴

۶. خطیبی، ۱۳۸۵: ۳۷

۷. آیدنلو، ۱۳۹۰: ۲۳۷

چ- چو دختر ز پهلوی چپ شد پدید / از او راستی در جهان کس ندید

در *میمنت‌نامه* (۱۱۲۹ق) از محسن تاثیر تبریزی این بیت تضمین به فردوسی شده اما در هیچ دستنویسی وجود ندارد^۱ و معلوم نیست شاعر این بیت را از کجا یافته و چرا چنین سخن نابخردانه‌ای را در دهان فرزانه توس نهاده است.

۲- بیت‌های منتقدانه یا زن‌ستیزانه اصیل:

الف- زال پس از شنیدن وصف زیبایی روداوه، ندیده عاشق شد و چون می‌دانست سام با این پیوند هم‌رای نیست و ازدواج را با زی پهلوانی ناساز می‌انگاشت، با خود کشمکش درونی داشت و اندرز («سپهدار تازی») را به یاد آورد که:

که تا زنده‌ام چرمه جفت من ست / خم چرخ گردان نهفت من ست

عروسم نباید، که رعنا شوم / به نزد خردمند کانا شوم!^۲

ب- هنگام درخواست کاوس از سیاوش که به شبستان او برود، سیاوش که میلی به این کار ندارد و

دنبال بهانه است، درباره بی‌دانشی و ناآگاهی زنان شبستان به پدر می‌گوید:

چه آموزم اندر شبستانِ شاه؟ / به دانش زنان کی نمایند راه؟^۳

پ- در داستان سیاوش و هنگام گذر او از آتش و با اشاره به سوداوه که عامل گرفتاری‌های بزرگ برای

سیاوش شده است، آمده:

همی خواست دیدن در راستی / ز کار زن آید همه کاستی

۱. همان: ۲۳۸

۲. فردوسی، ۱۳۹۴/ج ۱: ۱۰۸

۳. آیدنلو، ۱۳۹۰: ۲۳۸

چن این داستان سربه سر بشنوی / به آید ترا گر به زن نگروی-^۱

ت-رستم پس از شنیدنِ خبر کشته شدن سیاوش بسیار خشمگین می شود و درباره سوداوه می گوید:

کسی کو بود مهترِ انجمن / کفن بهتر او را ز فرمان زن

سیاوش ز گفتارِ زن شد به باد / خجسته زنی کو ز مادر نژاد^۲

ث-با توجه به بدکرداری سوداوه، درباره پرهیز از دلبستگی به زن اندرز داده شده است:

براین داستان زد یکی رهنمون / که مهری فزون نیست از مهرِ خون

چو فرزندِ شایسته آمد پدید / ز مهرِ زنان دل ببايد برید^۳

ج-از زبان افراسیاب هنگام دلدادگی منیژه به بیژن، از داشتن دختر گلایه شده و آمده است:

کرا از پسِ پرده دختر بود / اگر تاج دارد بداختر بود!^۴

چ-بیژن که پنهانی انگشتر رستم را در چاه می بیند، در مورد نارازداریِ زنان خطاب به منیژه می گوید:

که گر لب بدوزی ز بهرِ گزند / زنان را زبان هم نماند به بند!^۵

ح-هنگامی که قیصر از ماجرای کتایون با گشتاسپ آگاه می شود با خشم بسیار با ازدواج آن دو

مخالفت می کند و می گوید:

چنین داد پاسخ که دختر مباد / که از پرده عیب آورد بر نژاد

اگر من سپارم بدو دخترم / به ننگ اندرون پست گردد سرم

۱. خطیبی، ۱۳۸۵: ۴۰

۲. همانجا

۳. همان: ۴۱

۴. همانجا

۵. همانجا

هم او را و آن را که او برگزید / به کاخ اندرون سر بیاید برید^۱

خ-اسفندیار با نگرشی بسیار منفی به زنان، آنها را به نارازداری و بی‌خردی در رای‌زنی متهم کرده و به کتایون مادر خود می‌گوید:

که پیش زنان راز هرگز مگوی / چو گویی سخن بازیابی به کوی
به کاری مکن نیز فرمان زن / که هرگز نبینی زنی رای‌زن^۲

د-بهمن در گفتگو با پدرش اسفندیار، هم‌نشینی و رازگویی با زنان را نادرست دانسته و می‌گوید:
بدو گفت کز مردم سرفراز / نزیبد که با زن نشیند به راز^۳

همه این موارد زن‌ستیزانه نبوده و برخی در نقد و ایرادجویی است که یا کلی هستند یا موردی. این بیت‌ها، جز موارد نخست، همه از زبان شخصیت‌های داستان‌ها هستند و نه از زبان راوی یا فردوسی و اینکه این شخصیت‌ها نیز، جز رستم، سیاوش و بیژن، همه منفی و بداندیش یا از دشمنان ایران هستند و هم‌سو با سرشت خود سخن می‌گویند. برخی نیز در یک بحران بزرگ و در حالتی احساسی یا روحی و روانی ویژه بیان شده است که برای باورپذیری و جاندارشدن روایت ضروری بوده و از شگردهای داستان‌سرایی است. برای نمونه زال هنگام کشمکش شدید روحی و دلدادگی به روداوه اندرزی رایج در ناپسندبودن ازدواج را به یاد می‌آورد؛ آن هم از سپهداری تازی. همچنین بیشتر این موارد (یا به گمان، همه موارد) در منبع *شاهنامه* وجود داشته که با توجه به امانت‌داری فردوسی در انتقال محتوای منبع نباید توقع داشته باشیم حکیم آن را از قلم بیاندازد. همچنین این بیت‌ها را نباید از متن خارج کرد و جدا از بافتار متن بررسی کرد. نیز باید مراقب بود متن‌های کهن را با نگرش و نظریه امروزی نمی‌توان مطابقت داد و نقد کرد که راهی است به بی‌راهه؛ چراکه تمام متون کهن جهان از جهان‌بینی

۱. همانجا

۲. همان: ۴۲

۳. همانجا

پیشامدرن و سنتی تاریخ و جغرافیای خود پیروی کرده‌اند و با ارزیابی آنها با جهان‌بینی انتقادی امروز، دچار زمان‌پریشی خواهیم شد و از هر متنی می‌توان صدها ایراد و کاستی بیرون کشید.

با این همه نباید از نظر دور داشت که تاریخ و فرهنگ ایران، ادامه تاریخ و فرهنگ ایرانی-آریایی^۱ بوده و همچون دیگر فرهنگ‌های هندواروپایی - و حتی دیگر فرهنگ‌های جهانی - مردانه و مردتبار. پس در روایات این فرهنگ که توسط راویان «مرد» و البته با روایتی «مردانه» و مردسالار منتقل شده، طبیعی و عادی و منطقی است که سخنان و کنش‌های مردسالارانه و زن‌ستیزانه وجود داشته باشد و نه زن‌سالارانه و مردستیزانه و حتی نه برابری زن و مرد که مفهوم و هدفی مدرن و غربی است. همچنان که این رویکرد در روایات اروپاییان و هندیان نیز بسیار وجود دارد. در پایان این بحث و بر مواردی که برشمرده شد، باید ورود و گسترش فرهنگ مردسالار و گاه زن‌ستیز عربی-اسلامی در ایران را نیز افزود؛ هرچند که در *شاهنامه* این مورد کمتر دخالت داشته است.

نتیجه

در بخش «زن‌ستایی» و در یازده دسته، موارد زیادی از ستایش و ارج‌گزاری زنان بررسی شد. مواردی که یافتن هر کدامشان در دیگر متون ادبی و تاریخی فارسی ساده و زودیاب نیست. در بخش «زن‌ستیزی یا نقد زنان»، نه فقط موارد زن‌ستیزی بلکه هر موردی که اندکی با نقد و نکوهش زنان همراه بود بررسی شد. ابتدا هفت مورد برافزوده را دیدیم - نه همه موارد - که باید دامن *شاهنامه* برای همیشه از آلائش آنها پاک و مبرا شود. سپس ده مورد که اصلی و از *شاهنامه* هستند برشمرده و درباره آنها بحث شد.

در فرجام و بر پایه آنچه بیان و گزارش شد، نه *شاهنامه* را می‌توان متنی زن‌ستیز نامید و نه فردوسی را نویسنده‌ای زن‌ستیز؛ هرچند رگه‌هایی از آن در متن دیده شود که علت‌ها و دلایل آن گفته شد. از سوی دیگر رویکرد مثبت به زن و شواهد و بیت‌های زیاد در ستایش زنان در متن، این اجازه را به ما می‌دهد که حتی فردوسی و *شاهنامه* را زن‌ستا بدانیم همچنان که دانسته‌اند^۲؛ یا در سنجش با

^۱. امروزه آریایی در مفهوم علمی و زبان‌شناسی برابر با هندوایرانی (شاخه‌ای از هندواروپایی) است.

^۲. برای نمونه: اسلامی ندوشن، ۱۳۶۵: ۱۲ و آیدنلو، ۱۳۹۰: ۲۴۱

نظامی و شاعران پس از او زنان را نه فقط تزئینی و تابع و همچون زنان مینیاتورها سرد و مصنوعی، بلکه کنش‌گر، نقش‌آفرین، پراج، گرم، جسور، خردمند و مستقل بیانگاریم.^۱ گرچه باید مراقب باشیم این زن‌ستایی را با سنج‌های حقوقی و اجتماعی پسامدرن امروز نسنجیم و آن را فقط در روزگار باستان و سده‌های نخست اسلامی و در سنجش با متون ادبی یا تاریخی همان روزگار و نهایتاً تا دوره قاجار در نظر بگیریم.

کتابنامه

آیدنلو، سجاد (۱۳۹۰)، *دفتر خسروان*، تهران: سخن.

اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۶۵)، «مردان و زنان شاهنامه»، *فردوسی، زن و تراژدی*، به-کوشش ناصر حریری، بابل: کتابسرای بابل.

افشار، ایرج (۱۳۹۰)، *کتاب‌شناسی فردوسی و شاهنامه*، تهران: میراث مکتوب.

بغدادی، عبدالقادر (۱۳۸۲)، *لغت شاهنامه*، تصحیح ک. گ. زالمان، ترجمه توفیق سبحانی و علی رواقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

بهار، محمدتقی (۱۳۷۹)، «فردوسی»، *فردوسی‌نامه*، به‌کوشش محمد گلبن، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صص ۲۱-۹۸.

خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۶)، «در پیرامون منابع فردوسی»، *ایران‌شناسی*، س ۱۰، صص ۵۱۲-۵۳۹.

خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۰)، «بیژن و منیژه»، *فردوسی و شاهنامه‌سرایی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۱)، *یادداشت‌های شاهنامه*، جلد ۱۱، تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۸)، *زنان شاهنامه*، ترجمه فرهاد اصلانی و معصومه پوررتقی، تهران: نگاه معاصر.

^۱ خالقی مطلق، ۱۳۹۸: ۴۹ و ۵۰.

خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۳)، «بیژن و منیژه»، *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱۳، تهران: دایره-المعارف بزرگ اسلامی.

خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۵)، «بیت‌های زن ستیزانه در شاهنامه»، *درباره شاهنامه*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

دبیرسیاقی، محمد (۱۳۶۵)، «چهره زن در شاهنامه»، *فردوسی، زن و تراژدی*، به‌کوشش ناصر حریری، بابل: کتابسرای بابل.

زند، زاگرس (۱۳۹۰)، «سبک تاریخ‌نویسی شاهنامه فردوسی»، *پژوهشنامه ادب حماسی*، س ۸، ش ۱۵، زمستان.

زند، زاگرس (۱۳۹۱)، «ارزش شاهنامه برای پژوهش‌های علمی». *نشریه امرداد*. س ۱۲، ش ۲۷۶.

زند، زاگرس (۱۴۰۰)، *شاهنامه و پایان ساسانیان*، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار.

زند، زاگرس (۱۴۰۳)، «سیاست‌ورزی دو شهبانوی ساسانی؛ بوران و آذر می‌دخت»، *فصلنامه سیاست-پژوهی اسلامی-ایرانی*، س ۳، ش ۲، تابستان.

فردوسی (۱۳۹۴)، *شاهنامه*، پیرایش جلال خالقی مطلق، ۴ جلد، تهران: سخن.

کارنامه اردشیر بابکان (۱۳۸۲)، ترجمه، آوانویسی و واژه‌نامه: بهرام فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران.

کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۵)، *نامه باستان*، جلد ۵، تهران: سمت.

ناصح، محمدامین (۱۳۹۲)، *فهرست پایان‌نامه‌های حوزه شاهنامه‌پژوهی (۱۳۲۸-۱۳۹۱)*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.